

دومین پیش‌همایش «عرفان اهل بیتی (علیه السلام)» با موضوع عرفان اسلام یا عرفان اسلامی؟

حجت‌الاسلام رودگر

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام و خوشامدگویی به همه استادان و عزیزان حاضر در جلسه. طبق تجربه ای که در گروه عرفان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که مسئله عرفان اهل بیتی را به یک گفتمان، جریان و یک ایده قابل تأمل تبدیل کنیم و بتوانیم عالمان دینی و دانشگاہیان را درگیر این جریان کنیم؛ چراکه مسئله حاد و مهمی است. مراجع بزرگ اسلام و آیات عظام حوزوی و شخصیت‌های درجه اول در مقوله عرفان و برخی عزیزان دانشگاهی محقق و عرفان‌پژوه و صاحب‌نظر را درگیر این مهم کردیم.

دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

بسم الله الرحمن الرحيم. عرفان اسلامی موضوع بسیار مناسبی برای پژوهش است. عرفان به هر معنای مأخوذه با قرائت‌های گوناگونی که از آن می‌آید، وجه مشترک تمام این قرائت‌ها، کشف و شهود است و این بسیار مهم است. راه وصول به جوهر معرفت و شهود چگونه است؟ هر چیزی که بر بستر عرفان می‌آید و نهله‌های عرفانی را از هم متمایز می‌کند، همان کیفیت کشف و شهود است و اینجاست که عرفان اسلامی را متمایز می‌کند؛

چراکه ما مبنا و معیار کشف و شهود را قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام قرار می دهیم. اگر انسان در این چارچوب به سیر و سلوک بپردازد، به آن معرفتی که دست می یابد، معرفت حقیقی است. روی دو واژه عرفان اسلام و عرفان اسلامی، از این منظر پیش می رویم که نمی توانیم بگوییم عرفان مکتب یا مشرب است، این دو با هم متفاوت اند. برخی نحله های عرفانی مکتب اند و برخی مشرب اند. عرفان اسلامی حالا چه مکتب یا مشرب، چیزی خارج از اسلام نیست که به آن صبغه اسلامی داده باشیم. من دقیقاً با دیدگاه های علامه طباطبایی و امام راحل روی کتاب کار کردم. آثار و نکات بزرگان ما به این نکته اشاره دارند که عرفان درون اسلام است. عرفان چیزی بیرون از اسلام و آموزه های آن نیست، به خصوص در آیات و روایات؛ بعنوان نمونه بارها در کلاس های علامه حسن زاده از دیدگاه علامه طباطبایی و امام راحل این آیه را مطرح فرمودند: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم». هر چیزی را که اول و آخر و ظاهر و باطن فرض کنید، هر چه هست خداست؛ «لذا لیس فی الدار غیره الدیار» که به عنوان یک قاعده عرفانی در لسان عرفا جاری است. باید بگوییم این قاعده از این آیه مأخوذ است یا آیه را باید بر اساس «لیس فی الدار...» تفسیر کرد؟ باید بگوییم هر که این اصطلاح را درست کرده است، همچنان که از لسان بسیاری از عرفای ما روایت شده است و نمی شود فرد خاصی را یافت، لذا به آن قاعده عرفانی می گوئیم. طبیعی است این اصطلاح از این آیه گرفته شده است که کسی در عالم جز خدا نیست و آیه «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه...» آنجا می فرماید که بحث برهان صدیقین است که همان طور که مطلع اید محض تأمل است؛ به این معنا که انسان به محض اینکه شیء را نگاه می کند، در اولین ملاحظه و نظر آیا موجود را می بیند یا خدا را؟ اینجاست که علامه حسن زاده می فرماید: اول هستی را می بیند، بعد هستنده را؛ اول وجود را بعد موجود را؛ حتی وقتی ما خودمان را در آینه می بینیم، وقتی اول خودمان را نبینیم، چشم و ابروی خودمان را هم نخواهیم دید؛ یعنی علم حضوری ما به ما مقدم است بر علم



ما بر اعضا و جوارح ما؛ لذا علم حضوری ما و خداوند مقدم است بر علم حضوری ما بر نفس خودمان.

از این آیه‌ای که ابن‌سینا استفاده و استشهاد کرده برای برهان صدیقین، می‌گوید: «نشهد بالله، عین برهان صدیقین است». اینجا استشهاد وجود ندارد. یا در آیه‌ای دیگر که می‌فرماید چون خدا بر هر چیزی شهید هست؛ هرچه در عالم می‌بینی، بر او شهادت می‌دهد. لذا ایشان این را عین برهان صدیقین می‌داند. حال می‌خواهد بگوید که آیا ما باید این آیات را با برهان صدیقین را تفسیر کنیم یا خود برهان صدیقین را زاینده این آیات است؟ حتی اصالت عرفان که در آیات ماست، اصالت فلسفه و فلسفه اسلامی نیز هست. بله فلسفه مشرب آن برهان است و برهان می‌تواند برهان یونانی یا فلسفه ارسطویی باشد و هم می‌تواند قرآنی باشد. «یا ایها الناس قد جائکم برهانکم ربکم». این کدام برهان است؟

حجت الاسلام رودگر: ضمن تشکر از شما، البته مشخص بود که جنابعالی با تحول معنایی پنج‌مرحله‌ای که مرحوم استاد دکتر علی‌شیرازی مطرح کرده‌اند به خصوص مرحله پنجم، عرفان اسلام و اسلامی نقد دارید و مطرح فرمودید که این جزو اهداف همین جلسات است که دیدگاه و انظار مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. البته خودم نکته‌ای در تقسیم‌بندی دارم که وقتی ما عرفان اسلامی می‌گوییم، یعنی عرفانی که در طول تاریخ در بستر زمان، مرحله به مرحله و دوره به دوره شکل گرفته و هم عرفان نظری و عملی که عمدتاً این تقسیم‌بندی‌ها از زمان ابن‌عربی قرن هفتم مطرح شده، در واقع باید به دست امثال حیدر آملی تا بزرگان و عارفان اخیر که هرچه جلوتر می‌آییم، قرائت شیعی اسلامی تاریخی بیشتر به لحاظ کمی و شدیدتر به لحاظ کیفی شده است. اما نقطه محوری بحث این است که عرفان اسلام یا عرفان اهل‌بیتی و وحیانی منبعش خود وحی است و در کل نصوص و وحیانی است؛ ولی عرفان اسلامی مصطلح و موجود که در بستر تاریخ شکل گرفته و اکنون در اختیار ماست و تراث عظیم و غنیم و قویم است، منبع آن کشف و شهود است که شما

هم اشاره فرمودید و لذا در عرفان اسلامی یا اهل بیته و حیانی، سخن از تولید از منبع است و تطبیق بر منبع یعنی منابع و حیانی. اما در عرفان اسلامی گاهی سخن از تطبیق است و مؤیدات و شواهدی از آیات و روایات پیدا کردن است. البته آنچه شما بحث کردید، این است که از خود آیات و از دل آیات، حتی برهان صدیقین از آنجا ولادت پیدا می‌کند. این نکته‌ای است که با عرفان اهل بیته سازگاری دارد و به نظرم می‌تواند مقایسه خوبی شکل بگیرد. کتاب عرفان اهل بیته را که فرمودید، مطالعه کردیم و بهره بردیم.

حجت الاسلام گرجیان

بسم الله الرحمن الرحيم. درباره مرحوم محی الدین به چند ویژگی اشاره می‌کنم: ایشان یک شخصیت خلیق، والا، استاد فخیم ادبیات، عارف و بسیار دوستدار علم و عالم بود. به سلسله جلیله روحانیت علاقه مند بود. آنچه در ذهن خودم در شکل‌گیری عرفان اسلامی دارم، این است که اعتقاد بنده این است که در بدو اسلام، از آنجا که قرآن کریم نازل شد و پیامبر گرامی اسلام از جانب خداوند بر بشر به عنوان آخرین نبی ارسال گردید، «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا...»، تا زمانی که نبی گرامی اسلام بود، آرام آرام مخالفان یا به دامن اسلام برگشتند یا آن چنان عرض اندامی نداشتند؛ به ویژه آنکه در زمانی که پیامبر در مدینه سکنی گزیدند و جنگ‌هایی شد و کسانی که علیه اسلام جنگیدند، علی‌ای حال، اسلام کشور و دینی عظیم را بر عهده و در اختیار داشت. بعد از رحلت پیامبر، مسائلی که در اوایل اسلام در قضیه جانشینی ایشان پیش آمدند، گروهی حاکمیت را به دست گرفتند و خلافت ظاهری را به دست گرفتند و اهل ولایت الهی در گوشه‌ای ماندند و لذا تنها در زمان کوتاهی و حدود پنج سال در زمان امام علی و مدت کوتاهی در زمان امام حسن ولایت ظاهری و باطنی یک‌جا جمع بود. گروهی از مردم حس کردند که اگر بنخواهند با حاکمیت باشند، آخرتشان خراب می‌شود و اگر بنخواهند



با اهل بیت علیهم السلام باشند، دنیایشان خراب است و به قول فیض کاشانی «گروهی عالم و عاقل، گروهی جاهل و غافل *** من دیوانه بی دل نه با اینم نه با آنم». اینجا بود که متأسفانه عده‌ای به میدان آمدند و از آموزه‌های دینی و از تجارب گذشتگان چیزی به اسم تصوف را در مقابل و مکتب اهل ساختند. اینجا بود که متأسفانه عده‌ای در اوایل بدون توجه به اتصال به خاندان اهل بیت علیهم السلام سعی کردند چیزی را راه بیندازند؛ در حالی که در ارتباط با معصوم بودند، گاه مدح که داشتند، چه بسا مذمتی هم برای آنها بود. اما این چالش بزرگی بود که بعد از رحلت پیامبر پیش آمد و اهل بیت علیهم السلام مثل همیشه از این چالش‌ها استفاده و به فرصت مبدل کردند و آنچه را خامه عرفان اسلامی است، از کتاب و سنت بیرون کشیدند، بلکه خودشان عرفان مجسم بودند و عرضه کردند؛ یعنی چه بسا روز اول افرادی عرفان اسلامی را مطرح کردند، قصد خیری نداشتند؛ شخصیت‌هایی که به عنوان متصوفه مطرح بودند، اما جزو مریدان و وابستگان اهل بیت علیهم السلام نبودند و اگر می‌خواستند با حاکمیت باشند، آخرتشان خراب و اگر با اهل بیت علیهم السلام باشند، دنیایشان خراب می‌شود! لذا جای دیگری برای خودشان دست و پا کردند و شواهدی داریم اصلاً در منازعاتی که با اهل بیت علیهم السلام می‌شد، افراد مخالف جان‌فشانی می‌کردند. اگر عرفان حقیقی بخواهند، جناب مقداد و ابوذر و سلمان بود که عده‌ای جداگانه به تعبیر امروزی‌ها دکانی بازکردند؛ اما این تعبیر و حیانی را در این میانه اجرا کردند. عرفانی که خودشان تجسم عینی آن در جامعه بودند؛ همان طوری که تجسم مباحث عقلی بودند، تجسم عینی مباحث فقهی و نقدی بودند و اینها معدن علم بودند و می‌دانستند که آیات الهی در قرآن کریم، در واقع بحث وحدت شخصی وجود را آن گونه که قرائت صحیح آن است، امثال علامه طباطبایی و مرحوم قاضی و امام راحل و دیگران در این عرصه، در عین فقاقت به این قایل بودند، استفاده کردند. در مباحث قبل به مرحوم سیدحیدر آملی اشاره شد که ایشان آموزه‌های و حیانی را زیرساخت و پایه عرفان اسلامی قرار می‌دهد. نکته‌ای که عرض کردم نه اینکه

اگر علت محدثه به عنوان یک حرکت اجتماعی آنها بودند، به این معناست که بعداً علت بقیه هم بوده‌اند. او اگر در یک حرکت اجتماعی بود، نتوانست رسالتی را بسازد، آن گونه که عرفان اهل بیته ساختی است. اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) دعای کمیل، مناجات شعبانیه، دعای عرفه و ادعیه خمس عشر و ابوحزمه شمالی و امثالهم را پدید آوردند ما میراث دار آن وجودات نوریه آسمانی هستیم. آنها وقتی ورود یافتند، به شدت توانستند علم را برپا کنند؛ به گونه ای که دیگران وقتی مشروعیتی برای خود قایل شوند، حتی اگر محبوب اهل بیت (علیهم‌السلام) نبودند، خودشان را به امام علی یا به وجود امام رضا وصل کنند. پس اینکه آیا محصولات و فرآورده های داخلی فرهنگ اسلام است که عرفان را راه اندازی کرده است. به بیان دیگر آیا ریشه های تاریخی شکل گیری عرفان اسلامی را می شود از خود اسلام گرفت یا خیر. اگر زمانی برخی افراد از اینجا و آنجا مطلبی نقل می کردند که بخواهند بگویند مثلاً از رهبانیت عیسویان یا از هندوها یا زرتشتیان یا ایران قدیم یا اندیشه های نوافلاطونی گرفته شده، بعدها دیگر چنین صحبتی نمی کردند. عمده افراد حتی مستشرقان وقتی به اینجا می رسند، ادله و شواهدی ارائه می کنند و به صراحت عرفان اسلامی را از مایه های دینی، دین مبین اسلام می دانند. اندکی جست و جود در حوزه فرهنگ اسلامی ما را با حجم عظیم و انبوهی از معارف نظری و عملی و الگوهای جذاب معنوی آشنا می کند که به راحتی می تواند منشأ گرایش مسلمانان به مسائل عرفانی باشد. عارفان مسلمان به شدت از اینکه معارف را به خارج از حوزه فرهنگ اسلامی منتسب سازند، بسیار ناراحت می شدند و تبری می جستند و دایم بر معارفی که به آنها می پردازیم، تأکید داشتند که برگرفته از کتاب و سنت و برخاسته از شریعت پیامبر است. بزرگانی چون جنید بغدادی یا افراد دیگری که در این عرصه تلاش کردند و مطالبی که در سده های اول و دوم و سوم و خصوصاً از سده دوم به بعد آمده، عمدتاً تأکید می کند. مستشرقانی چون ماسیونیون هم بر این قضیه تأکید دارند. شهید مطهری نیز همین دیدگاه



را دارد؛ حتی آیه «قل هو الله احد» یا بحث لقاءالله و رضوان الله را مطرح کردند. اینها زمینه‌هایی برای عرفان اسلامی عزیزمان است.

همان طور که عرض شد، اگر در عالم هیچ چیزی نداشته باشیم جز همین دعاهای بسیار ارزشمند، زمینه برای عرفان اسلامی مطرح است و وجود دارد؛ لذا عرفان اسلامی از خاستگاه خودش هویتی کاملاً دینی و اسلامی دارد و از این جهت همانند فقه و کلام و اخلاق است که از دل کتاب و سنت بار آمده نه اینکه صرفاً در میان مسلمانان رواج یافته و عرفان اسلامی نام گرفته است. عرفان اسلامی است و اسلام آن را ایجاد کرده است.

پیدایش نحله تصوف، غیر از بحث عرفان اسلامی است. نکته ای که عرض کردم مربوط به پیدایش نحله عرفان تصوف است به عنوان یک امر اجتماعی به تعبیر شهید مطهری. شکل‌گیری گروه ویژه‌ای با عنوان صوفیه در حوزه فرهنگ مسلمانان مانند دیگرنحله‌های فقهی و کلامی، متأخر از اسلام است. جای این سؤال است که شخصیت‌هایی - قصد نداریم نام ببریم - در زمان معصوم زندگی می‌کردند، نه تنها مدح نداشتند بلکه مذمت هم داشتند که اتفاقاً باید مدح جدی می‌داشتند. زمانی اینها با حاکمان درگیر بودند و علیه اینها تهدید می‌شدند و لذا مثلاً تقیه می‌کردند؛ اما اینها اینطور نبودند و لذا مدحی هم نداشتند. همان طوری که گفته شد، مخ و حاق و شروع دین جز عرفان اسلامی نیست. اگر بخواهیم مطالب را تقسیم بندی کنیم، یک عرصه آن، عرصه فقه ظاهری و فقه به معنای عام، همه چیز را در بر می‌گیرد؛ هم امور تکلیفی و هم امور وضعی و هم مباحث اعتقادی و اخلاقی که در رأس آن، اصول دین و اعتقادات قرار می‌گیرد و مخ دین و آموزه‌های معرفتی ویژه جهت وصول به سوی خداوند است که باید مورد توجه قرار داد.

حجت الاسلام لاریجانی

با تشکر از دکتر گرجیان، ایشان بیشتر به تاریخ تصوف و عرفان اسلامی پرداختند. ما در کتاب **سیر تطور عرفان** عرفان را به چهار دوره تقسیم کردیم: عصر پیدایش؛ عصر تحول؛ عصر تکامل؛ عصر زوال. این فرود و فراز تاریخی را باید خوب مطالعه کرد و مؤلفه‌هایی را که در جریان تصوف و عرفان اسلامی هدایت می‌کرد، مد نظر قرار داد. وقتی از نگاه تاریخی تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم تصوف کاملاً با عرفان اسلامی متفاوت است که البته این جای بحث ما نیست. ما در خصوص عرفان اسلام و عرفان اسلامی با نگرش و اندیشه استاد شیخ‌الاسلامی بحث می‌کنیم. خیلی‌ها معتقدند تصوف با عرفان اسلامی متفاوت است؛ حتی مولوی، حافظ و محی‌الدین که اعتقاد دارند یکی از راه‌های ورود به حوزه عرفان از عرفان نظری است که تنها عارفی که کتاب فلسفی نوشت، جناب محی‌الدین است که **فصوص الحکم** را نگاشت که نمونه یک اثر برجسته از عارف است که کتابی نظری نوشته است. جناب محی‌الدین در قرن هفتم با ورود عرفان به مباحث نظری باعث تکامل عرفان شد. استاد شیخ عزیز کتاب **راه و رسم منزلها** را نوشت که شرح **منازل السائرین** است که ایشان سخت نویس هم بودند. روی همین اسم معتقد بود که هر منزلی راه منزل بعدی است و رسم منزل قبلی خودش است. انتخاب این عنوان واقعاً جالب بود که این را در مقدمه جلد اول توضیح داده است که باید به آن جدی توجه کرد. ایشان معتقد است آن عرفان و آموزه‌های عرفانی برگرفته از آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است و در هر دوره‌ای ما می‌توانیم با آموزه‌های جدیدی از عرفان اسلامی مواجه باشیم. ما در عرفان اسلامی حد یقف نداریم و عرفان اسلام تعریف‌پذیر نیست و به محض تعریف کردن، وارد حوزه عرفان اسلامی می‌شویم و در واقع یک تعریف تازه‌ای به ویرترین قرائت‌ها و تعاریف اضافه می‌شود. بنده بسیاری از قرائت‌ها را بررسی و مقایسه کرده‌ام. ملاصدرا از عرفان قرائتی اسلامی دارد که امام



خمینی خیلی -آن قرائت را — دوست دارد و در کتاب‌های **چهل حدیث** و **سز الصلاه** آورده‌اند که اتفاقاً اشاره به این بیت حافظ دارند: «مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم // جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها». به این دلیل است که کشف و شهود عرفا همیشه باید مورد نقد باشد. امام راحل به نکته ظریفی اشاره می‌کنند. اگر به کشف جدیدی از عرفان و سیر و سلوک عرفانی رسیدید، گذشته را تقبیح نکنید، آن کشف و شهود برای آنها محترم است. دلیل این کشف و شهودهای جدید این است که انسان در هر دوره با مسائل جدیدی روبه‌روست. جمله‌ای از امیر مؤمنان نقل شده که دلیل تطور عرفان این است که «**العارف من عرف نفسه**». علامه حسن‌زاده آملی در کتاب **عیون** دارند که انسان طور به طور و منزل به منزل و مقام به مقام است بی‌نهایت می‌گویند ۶۶ گونه از این طورها را کشف کرده‌اند. در هر منزلی کشف جدیدی است: چه پیمودی تو از منزل به منزل *** هزار و یک بیابی دفتر دل. در هر دفتری معرفتی است. کتاب **معرفت النفس** ایشان را ببینید. «**العارف من عرف نفسه**». انسان در هر مرحله‌ای از معرفت نفس خود یک عارف جدید است. شاید این عبارات برای خیلی‌ها تازگی داشته باشد. قبض و بسط منزل که استاد شیخ‌الاسلامی نیز در این خصوص بحث کرده‌اند، یعنی شما هر قبضی را مغتنم بدانید؛ چراکه ظهور بسط جدیدی است. در هر تنگنا شما حال و تولدی تازه دارید.

لذا در عرفان اسلام «هر دم از این باغ بری می‌رسد *** تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد». دلیل اینکه مولا در خصوص قرآن فرمود: ظاهره عمیق، باطنه عمیق، همیشه قرآن در مرحله کشف جدید و شهود تازه انسان را قرار می‌دهد. بنابراین چون ریشه عرفان و اسلام و فلسفه ما روایات و اهل بیت علیهم‌السلام است، با تحول و نوآوری‌هایی که در اینها وجود دارد، عرفان ما هم تازه به تازه و نو به نوست.

حجت الاسلام گرجیان

راجع به مباحثی که امروز هم به نحو دیگری در عرفان اسلامی مطرح است، بحث عرفان دینی و سکولار است. به نظر می‌رسد نباید در این بحث بمانیم و به اینجا هم عزیمت کنیم. از یک منظر عرفان را به دو بخش دینی و سکولار تقسیم کنیم که البته عنوان عرفان بر آن غیر عاقلانه و غیرواقع‌بینانه است. همان طور که عرض کردیم، عرفان دینی و اسلامی برآمده از دین مبین اسلام و عرفانی که نه تنها هدف نهایی خود را وصول به خدا و قرب الهی می‌داند، بلکه معتقد است ابزار وصول به هدف از حاقّ دین قابل استفاده است؛ به عبارتی از آموزه‌های دینی می‌توان این گونه استفاده کرد که در مقابل، علی‌الاسف عده‌ای - همان طور که عرض کردم - در صدر اسلام با اغراض خواستند عرفان اسلامی را منحرف کنند و به تعبیری تصوف را در مقابل مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار دهند. امروزه هم قدرت‌های بزرگ سعی در ترویج عرفان سکولار دارند تا هر آنچه را اتصال به وجود اقدس ربوبی است، قطع کنند و خدای این‌زمانی و اومانیسیم را جای او قرار دهند. همان طور که استادان گفتند، همه عرفان‌ها و منتسبان به عرفان اسلام را نمی‌شود عرفان حقیقی دانست؛ چراکه بسیاری از قرائت‌ها دست‌خوش تحریف یا جعل قرار گرفته‌اند و تصویری غیر واقعی از منشأ هستی و خدای متعال ارائه می‌دهند. عرفانی که اصل و اساس آن وجود وحدت ربوبی است و اینکه می‌گویند عرفان دو واژه بیشتر نیست: توحید و موحد؛ لذا این طور نیست که دو چیز باشد. موحد همان طور که از اسم آن پیداست، در واقع موحد به این توحید است. در چنین دینی هرچند هدف نهایی عارف وصول به خداست، خدایی که در آن دین مطرح است، در عرفان سکولار خدای غیر حقیقی و غیر واقعی است و عرفان برآمده از معنویت سکولار و آنچه در حال حاضر به عنوان کالاهای لوکس، حتی از جانب قدرت‌های عظیم و در سطح وسیع ترویج شده و چه بسا کشور ما را هم مورد تهدید قرار داده است، باید راهکار مواجهه با آنها را ترویج اسلام ناب و حیانی الهی و اسلامی قرار داد. صرفاً مخالفت



با اسلام و حیانی و توحید احدی و واحدی و از طرفی هم خدای ناکرده بدون توجه، زمینه‌های ترویج عرفان اصیل اسلامی را از بین ببریم، با دست خودمان برای ورود عرفان سکولار زمینه‌سازی کرده‌ایم. عرفان حقیقی عرفانی است که برای وصول به معشوق خودش و مبدأ هستی یعنی خداوند تعالی، تمام هم و غم انسان را در جلب رضایتش متمرکز می‌کند. طی طریق اگر انجام می‌دهد، برای وصول به معشوق است؛ لذا تمام گوش جان‌ش را به فرامین او متوجه می‌کند. نباید انسان طوری حرکت کند و عرفانی را دنبال کند که تکلیف‌محور نباشد و نمی‌شود انسان به مبدأ هستی وصول پیدا کند با مخالفت تکالیف و فرامین او.

سؤال جدی این است که علل رویکرد بشر به معنویت‌های سکولار چیست؟ به واقع چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند. در عصر جدید با تأمل و دقت بیشتر درمی‌یابیم که بشر جدید پس از وقفه نسبتاً طولانی در رابطه با دین و معنویت و رویکرد به آن، دوباره به معنویت بازگشته است؛ به این دلیل که گمشده خودش را در دست‌ساز بشر و الهه‌های متعدد و گوساله‌های سامری نتوانست پیدا کند. تولیدات هنری مختلف، مانند فیلم، انیمیشن، موسیقی، رمان، داستانها و امثال و حتی فال‌بینی و طالع‌بینی و پیشگویی‌ها و... نتوانست جای معنویت الهی را بگیرد. اینهایی که تلاش کردند به نحوی از انحا جای عرفان دینی به‌ویژه عرفان اسلامی را بگیرند، نتوانستند؛ لذا بشر سرخورده جای خودش را پیدا نکرد و قصد بازگشت مجدد دارد. با این همه اگر از جانب مراکز الهی به ویژه مرکز مهم قم، پاسخ درستی داده نشود، یقیناً افرادی هستند که خوراک مسموم بدهند و این، انحراف را دوچندان کنند.

چند نکته در اینجا وجود دارد: وقتی بشر از عقلانیت و علم مدرن سرخورده شد، بدین معناست که دیگر موج علمی‌زدگی فروکش کرد و بشر خودش را از خواب جزمیت این غرور علمی بیدار کرد و کاستی‌های علم مدرن را یافت و برخی از فلسفه‌های الحادی و

معنویت ستیز هم آرام آرام رو به افول رفتند و اینجا بود که انسان سعی کرد به نحوی به معنویت الهی خودش برگردد. برخی نیز توبه علمی خود را از این تفکر به صورت علمی اعلام کردند و این توانست دین‌گرایان را برای مبارزه با دین‌ستیزان مجدداً مهیا کند. نادرستی بنیادهای فکری مکاتب الحادی زمینه‌ساز برگشت به عرفان اسلامی را ایجاد کرد. اما متأسفانه ما نتوانستیم از این فرصت استفاده کنیم. اهل عرفان اسلامی، عرفانی که متخذ از آیات و روایات است، عرفان وحیانی باید جای خود را به نحوی معین کند و بتواند در مقابل این همه هجمه‌ها ایستادگی و خلأ موجود را پر کند.

در اواخر قرن ۲۰، خیلی‌ها شکست خودشان را اعلام کردند: کمونیزم و مارکسیسم؛ آنهایی که دین را افیون جامعه می‌دانستند. فهمیدند که این -تعابیر و تلقی‌های خودساخته- سرابی بیش نبوده است. در جامعه‌های سوسیالیستی و کمونیستی به سمت معنویت و گرایش دینی رفتند؛ اما مع الاسف نتوانستیم در لحظه نیاز، خودمان را عرضه کنیم. خداوند امام را رحمت کند که در نامه‌ای که به گورباچف داده بود، هشدار دادند که عده‌ای را بفرستید که حکمت صدرایی و محی‌الدینی را بخوانند. اما حتی در اینجا و داخل قم هم گاهی پیام‌ها گرفته نشد. نکته دیگر اینکه بسیاری از مبلغان گروه‌های معنویت‌گرای سکولار تلاش کردند به نحوی از انجا خودشان را مطرح کنند؛ اما مدتی مردم که به سوی آنها رفتند، «فَلَمَّا أَفْلَحَ قَالَ لَا أُنَبِّئُكَ إِلَّا الَّذِيْنَ» بنده در سفری دیدم که برخی نظامیانی که سابقه مارکسیستی داشتند، رهبری برخی از این عرفان‌ها را به دست گرفتند که به ظاهر دینی و در اصل غیر دینی بودند و حتی بدتر از سکولار بود.

قدرت‌های بزرگ تلاش کردند با استفاده از اطلاعات به دست آمده به نحوی خودشان را در آنجا مطرح کنند و از نیروی معنوی و روحی افراد بهره‌برداری‌های نظامی و اطلاعاتی کنند؛ به عبارتی دست‌های نظامی پشت پرده‌های برخی گروه‌های معنویت سکولار بوده و حتی سعی کردند در امور دینی هم دخالت کنند که باید حواس مذهبی‌ها جمع باشد.



انقلاب اسلامی ایران زلزله‌ای را به عنوان معنویت در جهان ایجاد کرد که در رأس آن شخصیت عظیم الهی و عرفانی، فقیه و مفسر و فیلسوف و عارف بود. الان معنویت جدید مرهون عصر امام خمینی است. ویژگی‌های ایشان بیداری و جرئت فریاد بر سر ابرقدرت هاست. ارزش‌های معنوی در اینجا سربرآورد. شاگردان ایشان امثال دکتر شیخ‌الاسلامی تربیت شدند. بدین ترتیب برای ورود به این عرصه رسالت ویژه دارند. نمی‌شود به این راحتی از کنار آن گذشت.

یقیناً باید تلاش کنند که این خلأ را پر کنند، وگرنه زمانی می‌رسد که افرادی که اهلیت ندارند، به راحتی می‌توانند بیایند و این تمایل فطری انسان را پاسخ دهند. بشر در نهادش کمال فطری رسیدن به خدا هست که البته اگر تلاش نکنیم غرب برای مدیریت گرایش به این تمایلات جهانی دست به کار شود. حتی امروزه تلاش می‌کنند برای القای مفاهیم معنوی به کودکان در شکم مادر، کودکان بعد از تولد، ایجاد طراحی کارتون و انیمیشن‌های به ظاهر معنوی که در واقع معنوی نیست اقدام کنند و به نوعی جهان را مدیریت می‌کنند. بازی‌های رایانه‌ای در این عرصه، ساختن فیلم‌های به ظاهر معنوی و حتی به عنوان فیلم‌های معنویت‌گرا و در اصل به تخیل استوار است. حتی می‌بینیم در کشور خودمان هم برخی فرقه‌های جدید به ظاهر معنوی فعال اند و یارگیری می‌کنند و ما هنوز موفق نشدیم این را حل کنیم که آیا عرفان اسلامی را عرضه کنیم یا خیر. مرحوم دکتر شیخ‌الاسلامی هم و غم بخش عظیمی از زندگی خودش را بر این گذاشت که عرفان و حیانی را که متخذ از آیات و روایات است، ترویج بدهد. والسلام.